

مقایسه دیدگاه شهید مطهری در مورد جهاد و دیدگاه رالز درباره جنگ‌های حقوق بشری

امیر مقامی^۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۵/۰۱

تاریخ تأیید: ۹۲/۰۶/۱۸

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید اشرفی اصفهانی

چکیده

نسبتی ناخواسته میان نظریه جهاد شهید مرتضی مطهری و جان رالز و مشابهت برخی دغدغه‌های اجتماعی آن‌ها بهانه‌ای است برای کنجکاوی در امکان تشابه یا افتراق نظریه این دو در باب مشروعیت جنگ و توسل ابتدایی به زور. در این بررسی به نظر می‌رسد جهاد بشردوستانه آن گونه که از نامش پیداست سختی با مداخله بشردوستانه دارد؛ با این تفاوت که اولی از منظری ایدئولوژیک و الهی تجویز می‌شود و دومی از منظر لیبرالیسم اخلاقی؛ گر چه هر دو تقریباً مدعای یکسانی دارند. آیا این تشابه علی‌الظاهر ناخودآگاه در میان موارد تجویز جهاد در نظریه جهاد شهید مطهری به عنوان یک فقیه فلسفه‌گرای مسلمان و توجیه جنگ برای مقابله با نقض حقوق بشر در «قانون مردمان» به عنوان مکمل نظریه عدالت جان رالز، به عنوان یک فیلسوف لیبرال کانت‌گرا نقطه‌ای مشترک و بیوندی وثیق محسوب می‌شود؟

واژگان کلیدی: جهاد، تبلیغ دین، حقوق بشر، مرتضی مطهری، جان رالز

بهترین جهادها، جهادی است که

آدمی در برابر هوی و هوس‌های خود به جای آورد.

حضرت محمد ﷺ

شهید مرتضی مطهری به عنوان یکی از پایه‌گذاران فکری و چه بسا تأثیرگذارترین شخصیت مذهبی - پس از امام خمینی علیه السلام - در انقلاب اسلامی ایران شناخته می‌شود. مطهری این امکان را داشت که بذریع انقلابی را که طی سال‌ها در کاشت و داشت آن کوشا بود به ثمر برساند و گر چه فرصت نیافت در عمیق‌ترین و جدی‌ترین مسائل مستحدثه پس از انقلاب به کم و کیف کشورداری و فلسفه سیاست دینی بپردازد اما در همان فرصت کوتاه پس از انقلاب تا زمان شهادتش در برابر برخی چالش‌های فکری ناشی از تأسیس حکومت مسلمانان و اسلام پاسخگو شد. وی که تا پیش از انقلاب بیشتر توانسته بود ابعاد مسئله عدالت را واکاوی کند پس از انقلاب دیدگاه خود را در راستای چالش‌های حکمرانی توسعه بخشید. از جمله این مسائل جدید موضوع جهاد بود. پاسخ وی به مسئله جهاد پاسخی است به نگرانی غرب از دولت اسلامی نوپایی که در آموزه‌های دینی خود از جهاد سخن می‌گوید. مطهری بایست و توانست راه پاسخگویی به این چالش حکومت مذهبی در دنیای مدرن را هموار کند. بخشی از پاسخ تازه وی به تجویز مداخله نظامی برای مقابله با سرکوب و ستم حاکمان داخلی می‌انجامد.

1. Email: amirmaghani@ut.ac.ir

جان رالز، سوی دیگر این تحقیق است. او در جامعه مدرن غربی به دنبال قرائتی تازه و روزآمد از مفهوم عدالت بود که لیبرالیسم را به اخلاق پیوند دهد و در این راستا با ارائه نظریه عدالت خود توجهات را به عنوان آخرین فیلسوف سیاسی مهم قرن بیستم به خود جلب نمود. نظریه وی که از سنت‌های فلسفه سیاسی اروپا و در قالب ادبیات هابز کانت و روسو برآمده بود بیشترین توجه خود را به موضوع عدالت در جامعه داخلی معطوف نموده بود اما در اواخر عمر فرصت یافت در اثر مهم دیگر خود یعنی «قانون مردمان»^۱ به تلاش برای تسری اصول عدالت به جامعه و روابط بین‌المللی بپردازد و در این راستا بسیار از شیوه و رسم لیبرالی کانت بهره گرفت و گویی چهره دیگری از لیبرالیسم کانتی ارائه کرد. راه و رسم لیبرالی کانت در روابط بین‌الملل عملاً به فروکاستن حدود اقتدارات دولت و تجویز مداخله دولت‌های دیگر برای حمایت از حقوق بشر می‌انجامد و در این چارچوب رالز نیز تقریباً همین راه را پیمود. عدالت و آزادی در نظریه و دستگاه فکری رالز و مطهری به هم نزدیک می‌شوند؛ شاید از همین رو بتوان سرچشمه مشترکی برای برخی دیدگاه‌های این دو در مورد مشروعیت جنگ پیدا کرد موضوعی که تا پیش از این توجهی بدان نشده بود و کمتر اثری از مقایسه دیدگاه‌های اسلامی در زمینه مداخله با دیدگاه لیبرال در این زمینه در دسترس است و به خصوص در مورد مقایسه آراء دو فیلسوف اشاره شده در مورد موضوع تجویز جنگ اثر یا فرضیه‌ای از پیش موجود نیست.

در واقع مسئله تحقیق اخیر این است که چه نسبتی میان تجویز جهاد در نظریه جهاد شهید مطهری و تجویز مداخله حقوق بشری در نظریه عدالت رالز وجود دارد؟ منشاء دیدگاه‌های آن‌ها چیست؟ در صورت وجود منشاء متفاوت آیا نتایج متفاوتی از نظریه این دو حاصل می‌شود یا پیامد هر دو یکی است؟ پیش‌فرض‌های این دو برای توجیه مشروعیت جنگ یکی است یا متفاوت؟ شاید دغدغه‌هایی که هر دو درباره عدالت و آزادی مطرح کرده‌اند بتواند این دو را به راه مشترکی رهنمون سازد حتی اگر مقصدشان متفاوت باشد.

برای پاسخ این پرسش‌ها و تردیدها ابتدا به دیدگاه شهید مطهری درباره شرایط جواز جهاد می‌پردازیم و در حین این بحث ناگزیر نگاهی به ضوابط کلی حاکم بر نظام حقوقی اسلام درباره جهاد و مفهوم دولت خواهیم داشت که فهم نظریه مطهری بدون این‌ها میسر نیست. سپس به معرفی دیدگاه رالز پیرامون جواز جنگ به ویژه آن چیزی که در ادبیات حقوقی بین‌المللی، «مداخله بشردوستانه» خوانده می‌شود می‌پردازیم. در قسمت سوم مقایسه و تطبیق آراء این دو را از منظر مبنای فکری، نتایج احتمالاً متفاوت هر یک و امکان دستیابی به نقاط مشترک در دیدگاه‌های ایشان خواهیم پرداخت.

به‌رغم بررسی این دو دیدگاه، واقعیت غیرقابل انکار آن است که در حال حاضر، مطابق نظام حقوق بین‌المللی موجود اصل منع توسل به زور و اصل عدم مداخله از اصول غیرقابل انکار هستند و در مورد استثناها - به خصوص مداخله نظامی یا غیرنظامی علیه حکومت‌های ناقض حقوق بشر - اجماعی وجود ندارد. حتی طرح دکترین «مسئولیت حمایت» نه تنها از ابهامات در این زمینه نکاسته است؛ بلکه مداخله بشردوستانه را - به مثابه امداد به مردمان تحت ستم برای تغییر یا

1. The law of peoples

اصلاح شیوه حکومتشان یا مداخله یک یا چند دولت در امور داخلی دولت دیگر با توسل به زور و بنا به اهداف و نیات بشردوستانه (قربان‌نیا، ۱۳۸۲: ۱۲۶) - تاحدودی به حاشیه رانده است.

۱- نظریه جهاد مطهری

۱-۱- مفهوم «دولت»^۱ در حقوق بین‌الملل اسلام

ساختار حقوق خارجی اسلام در دکتین سستی بر مفهوم «امت» استوار است (Carl Brown, 2000: 178) که فصل ممیز جامعه مسلمانان با غیرمسلمانان است. این مفهوم در عمل منجر به انسانی بودن حقوق بین‌الملل اسلام می‌شود؛ یعنی حکومت و دولت اصالتی در رابطه بین‌المللی ندارد و به نظر می‌رسد اساساً عبارت «رابطه بین‌الدیانی» مناسبت بیشتری با این نظام دارد تا «رابطه بین‌المللی». لذا دولت - ملت در اندیشه حقوقی و اخلاقی اسلام عملاً جایگاهی ندارد (هشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۹). امت مسلمان، جامعه‌ای میانه رو (بقره، ۱۴۳) و بهترین جامعه محسوب می‌شود (آل عمران، ۱۱۰) که اخلاقاً متعهد به امر به معروف و نهی از منکر است (آل عمران، ۱۰۴ و ۱۱۰). هر گونه ارزیابی دیدگاه شهید مطهری درباره روابط بین‌المللی نیز در این چارچوب به عمل می‌آید. در چارچوب این رهیافت است که امام خمینی رحمته‌الله نیز نظام دولت - ملت با تمرکز بر تمامیت ارضی را به عنوان حاصل عقل ناقص بشری توصیف می‌نماید (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۳۴). در این رهیافت، جهاد به معنای استفاده از زور علیه یک دولت دیگر (مشروع یا غیرمشروع) محسوب نخواهد شد بلکه در چارچوب نظام ارزشی اخلاقی دینی ارزیابی می‌شود. در این نظام ارزشی، مفاهیم اخلاقی بنیادی‌تری، بر روابط انسانی حاکم است (قربان‌نیا، ۱۳۷۸: ۹۹). در نتیجه این رویکرد گریزناپذیر، هیچ عالم مسلمانی در توجیه دیدگاه خود درباره روابط بین‌المللی، به مرزهای سرزمینی و حقوق بین‌الملل مدرن تمسک نخواهد جست؛ بلکه حرمت یا اباحه را میان منابع دینی (حیدری، ۱۳۷۶: ۱۰۷) جستجو خواهد نمود. گر چه برخی فقهاء در سال‌های اخیر در فتاوی یا دکتین حقوقی خود به مفهوم «دولت» و ملزومات ناشی از آن - از جمله در مبحث جهاد - نظر انداخته‌اند (منتظری، ۱۳۸۷: ۶۷)، اما نظرات شهید مطهری نیز در همین قالب «مشهور» فراهم آمده است و در دستگاه فکری وی، جایی برای پاسخ به مسئله انطباق این نظرات با نظم حقوقی بین‌المللی پسواستفالیایی نیست. با کنار گذاشتن مفهوم «دولت» در اندیشه اسلامی، طبیعی است که مداخلات و اقدامات نظامی نیز فارغ از بنیان دولتی توجیه می‌شوند.

۱-۲- رویکرد کلی مطهری به مقوله جنگ

مطهری، اساساً جنگ را در زمره امور منفی برنمی‌شمرد، بلکه آن را از ضروریات زندگی انسانی می‌داند؛ ضرورتی که گاه گریزی از آن نیست. به اعتقاد وی «جنگی که به خاطر تصاحب سرزمینی باشد، یا به خاطر تصاحب ثروت مردمی باشد، یا به خاطر تحقیر مردمی باشد و بر اساس این باشد که این مردم جنس پست‌ترند و ما جنس برتر؛ و جنس برتر باید بر جنس پست‌تر حکومت کند این را

1. State

می‌گویند تهاجم، این جنگ مسلماً بد است و شک ندارد» (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۵). اما از سوی دیگر وی مذمت مطلق جنگ (اقدام نظامی) را به صراحت مردود می‌شمارد (همان)؛ و در مواردی جنگ را مشروع و مطابق فطرت انسانی می‌داند. دیگر فقهای مسلمان نیز همین رویکرد را در پیش گرفته‌اند؛ حتی بعضاً معتقدند: «جهاد، همیشه خصوصیت جنگ حمایتی، دفاعی، تأدیبی و بازدارنده را داشته و هرگز به عنوان یک اقدام تجاوزکارانه تلقی نشده است» (محقق داماد، بی‌تا) بلکه جنگ، وظیفه‌ای تفرآمیز است (بقره، ۲۱۶) و حالت اصلی در روابط اسلامی با دیگر ملل بر مبنای تفاهم و مسالمت استوار است و نه بر پایه جنگ (انفال، ۶۱). مطهری، آیات مطلق جهاد را بر آیات مقید حمل می‌کند (مطهری، ۱۳۷۳: ۳۳)؛ و در نتیجه توسل به زور در هر وضعیتی علیه کفار موجه نیست بلکه این «منظور و هدف» است که جنگ را توجیه می‌کند (همان، ۱۵).

علاوه بر این، مطهری این شبهه را که جنگ‌های اسلامی برای تحمیل دین به غیرمسلمانان انجام می‌شود، رد می‌کند. وی با تفکیک میان «آزادی فکر» و «آزادی عقیده» اولی را صائب می‌داند و معتقد است که اساساً امور دینی و ایمانی قابل تحمیل نیستند و دینداری تکوینی (بدون تفکر در پیام پیامبران) فاقد ارزش است (همان، ۳۳ و ۴۹).

۱-۳- جهاد به مثابه دفاع

نخستین مورد مشروعیت جنگ در اندیشه مطهری «دفاع» است. وی مذمت جنگ دفاعی را به منزل پذیرش ذلت و تحقیر می‌داند (همان، ۱۶). در مورد پذیرش جهاد دفاعی نه تنها میان علمای مسلمان اختلافی نیست بلکه اجماعی جهان‌شمول در این زمینه مشاهده می‌شود (خسروی، ۱۳۸۵: ۱۵).

۱-۴- جهاد برای مقابله با ظلم

مطهری، توسل به جنگ را برای مقابله با ستمکاران و دفع ظلم مجاز و بلکه واجب می‌شمارد. از نظر وی «ممکن است طرف با ما نخواهد بجنگد ولی مرتکب یک ظلم فاحش نسبت به یک عده از انسان‌ها شده است و ما قدرت داریم آن انسان‌های دیگر را که تحت تجاوز قرار گرفته‌اند نجات بدهیم، اگر نجات ندهیم در واقع به ظلم این ظالم نسبت به آن مظلوم کمک کرده‌ایم» (مطهری، ۱۳۷۳: ۲۹). حتی اگر مظلوم، غیرمسلمان هم باشد و حتی اگر تقاضایی برای کمک نکرده باشد، باز هم مداخله و جنگ مجاز، بلکه واجب است و باید مانع را از میان برد. مستند این مداخلات آیه ۳۹ سوره انفال ذکر می‌شود.

۱-۵- جهاد برای تبلیغ دین

جنگ با رسالت مذهبی پیش از اسلام، میان متفکران مسیحی مطرح بوده است. آوگوستینوس در کتاب «مدینه الهی» توسل به زور را در راه پراکندن اندیشه مسیحیت و نجات دادن گمراهان امری لازم شمرده و توصیه کرده که «مردم را باید به زور به کلیسا آورد» (فلسفی، ۱۳۹۰: ۳۲). مطهری به عنوان یک اندیشمند مسلمان، با رد این ادعا که فقط دفاع از حقوق خود، مشروع است، دفاع از حقوق انسانیت را دارای ارزش اخلاقی والاتری می‌داند. وی معتقد است «توحید» مسئله‌ای

مشترک در میان همه انسان‌هاست (خسروی، ۱۳۸۵: ۵۶) و با اعتقاد به این که بعثت پیامبران، پاسخ به تقاضایی در سرشت بشر است (مطهری، ۱۳۷۰: ۲۴۴)؛ و با تصریح به اینکه ایمان را نمی‌توان به زور اعطا کرد (مطهری، ۱۳۷۳: ۴۹) به توجیه گونه دیگری از جهاد می‌پردازد. مطهری با پذیرش دو گزاره این جنگ را توجیه می‌کند که گویی استمرار همان مداخلات بشردوستانه است. گزاره اول تأکید بر مفهوم آزادی معنوی در کنار آزادی اجتماعی است (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۵) و گزاره دوم عبارت است از توصیف «توحید» به مثابه حقی عمومی (مطهری، ۱۳۷۳: ۵۶). در نتیجه این دو گزاره برای رفع مانع از تبلیغ دین توحیدی (اسلام)، می‌توان به جنگ متوسل شد، تا جایی که آن مانع از میان برود، حتی اگر این امر مستلزم سقوط یک حکومت باشد. با وجود این، مطهری ماهیت چنین جهادی را نیز دفاعی می‌داند (همان، ۵۲). باید این نکته را نیز افزود که تبلیغ مذهبی فی‌نفسه، تبلیغی است بدون خشونت و ویرانی (رشید، ۱۳۵۳: ۱۲۵).

۲- جنگ در دیدگاه رالز

۲-۱- بنیادهای لیبرال دیدگاه رالز: شایستگی حاکمیت

رالز خود را پیرو سیاق کانت می‌داند (Rawls, 1993: 46)؛ پس طبیعی است که بنیان دولت محور حقوق بین‌الملل را زیر سؤال ببرد. در مکتب دولت سالاری، اصل حاکمیت دولت یک مفهوم «همه یا هیچ» تلقی می‌شود (Teson, 1998: 39)؛ و در نتیجه اصل «عدم مداخله» وصفی مطلق می‌یابد. اما در نگرش کانت، حمایت از حکومت فی‌نفسه اهمیتی ندارد، مگر آنکه حکومت به طور قانونی توسط مردم انتخاب شده باشد (Ibid. 12). این انتخاب قانونی و سپس رعایت حقوق بشر است که حکومت را مستحق حمایت اصل عدم مداخله می‌سازد و نه غیر آن. با وجود این، رالز نسبت به برخی حکومت‌های غیرمنتخب با مدارا برخورد می‌کند و استفاده از زور علیه رژیم‌های سلسله مراتبی - منظور، حکومت‌هایی است که دارای نظام حقوقی روشن و دارای حمایت مردمی هستند اما الزاماً شیوه حکمرانی آن‌ها دموکراتیک و بر اساس انتخابات نیست - را ناروا می‌داند زیرا این حکومت نزد مردمش مشروع است و سه شرط لازم برای پذیرش در عرصه بین‌المللی را دارد (Ibid. 111). در چارچوب منش لیبرال کانتی که رالز نیز از نظر بنیادهای فکری به آن وفادار است، «صلح پایدار» تنها میان دولت‌های لیبرال متصور است و این دولت‌ها به طور معمول علیه یکدیگر به زور متوسل نمی‌شوند. با وجود این، رالز تشکیل حکومتی جهانی را ضروری و مفید نمی‌داند و معتقد است چنین حکومتی به یک حکومت مطلقه (استبدادی) یا امپراطوری شکننده‌ای تبدیل خواهد شد که مناطق و مردمان مختلف در آن تلاش می‌کنند خودمختاری سیاسی خود را به دست آورند. (Rawls, op. cit.) در چارچوب این نظریه سیاسی، توسل به زور ممنوع است. اصل دوم از اصول عدالت میان ملل آزاد و مستقل که رالز توصیف می‌کند عبارت است از: «حقوق دفاع مشروع و عدم (برخورداری از) حق جنگ» (Ibid) بنابراین توسل به زور امری اصولاً مذموم و غیرقابل قبول است؛ البته با این پیش فرض که اصول رالز برای روابط میان ملل لیبرال و دموکراتیک وضع شده است (اصغری، ۱۳۸۱: ۱۲۵) و این

خود نقدی است بر نظریه رالز که واقعیت جامعه بین‌المللی متکثر کنونی را نادیده می‌گیرد؛ هر چند رالز اعتقاد یا اصراری به تحمیل ارزش‌های لیبرال به ملل غیرلیبرال ندارد. (Janse, 2006: 671) به طور خلاصه، دیدگاه رالز دیدگاهی است میان بی‌طرفی محض و جهان وطن‌گرایی لیبرال. (Ibid. 677).

۲-۲- جنگ برای دفاع

نخستین مورد جنگ مشروع در دیدگاه رالز توسل به زور برای دفاع است. رالز چندان قواعد مشروعیت یا شرایط توسل به دفاع مشروع را شرح نمی‌دهد و به طور خلاصه از مقوله دفاع مشروع گذر می‌کند. همان‌طور که اشاره شد اصل دوم از اصول هشت‌گانه رالز عبارت است از حق دفاع مشروع و منع حق شروع جنگ. عبارت‌پردازی رالز نشان می‌دهد که وی، دفاع مشروع را نتیجه احتمالاً طبیعی منع توسل به زور و آغاز جنگ می‌داند. طبیعی است به طور منطقی رابطه‌ای عملی میان دفاع مشروع و اصل چهارم رالز یعنی رعایت تکلیف عدم مداخله برقرار است. رالز تشریح می‌کند که اصل عدم مداخله - که شدیدترین شکل نقض آن در تجاوز نظامی است - نیز برای یک جامعه مردمان دموکراتیک به سامان مناسب است و نه برای جامعه نابسامانی که جنگ و حقوق بشر، ویژگی آن است و در نتیجه حتی حق استقلال و برابری در تعیین سرنوشت نیز در دیدگاه رالز محدودیت‌هایی دارد (Rawls, 2000: 38).

۲-۳- جنگ برای حقوق بشر

تجویز توسل به جنگ برای حمایت از حقوق بشر ملل دیگر که به پیروی از دیدگاه شایستگی حاکمیت در دیدگاه کانتی «صلح پایدار» مطرح شده است، یکی از چالش برانگیزترین ابعاد نظریه رالز است. رالز به عنوان نماد لیبرالیسم اخلاقی در قرن بیستم توسل به زور علیه دولت‌های جائر و یاغی در روابط بین‌المللی را برای حفظ حقوق بنیادین بشری مجاز می‌داند. نظریه عدالت رالز بر مبنای فلسفه اخلاق کانت و با تکیه بر مفهوم حق در برابر خیر شکل می‌گیرد (اصغری، ۱۳۸۱: ۱۱۸). به اعتقاد وی، قبل از مداخله نظامی سازمان‌های بین‌المللی موجود می‌توانند صدای محکوم کردن نقض حقوق بشر توسط نهادهای داخلی را از سوی ملل دموکراتیک اعلام و ابراز کنند و در مواردی که این نقض‌ها شدید باشد سعی کنند رفتار آن‌ها را با تحریم اقتصادی و یا حتی مداخله نظامی تصحیح کنند (Rawls, 1993: 46).

در دیدگاه رالز حقوق بشر مفهومی متفاوت با حقوق مقرر در قانون اساسی یا حقوق شهروندی یا دیگر انواع حقوق فردی یا دسته‌جمعی است که به گونه‌های خاصی از نهادهای سیاسی تعلق دارند؛ بلکه دسته خاصی از حقوق هستند که به طور جهان‌شمول قابل اعمال هستند. این حقوق بخشی از حقوق (قانون) ملل هستند و محدودیت‌هایی را بر نهادهای داخلی ذیربط همه ملل تحمیل می‌کنند. در این مفهوم حقوق بشر مرزهای بیرونی حقوق داخلی مقبول جوامع را در وضعیت مطلوب جامعه عادلانه ملل، تعیین می‌کند. بنابراین در نظریه قانون مردمان رالز، حقوق بشر سه نقش ایفا می‌کند:

الف- رعایت کامل آن‌ها شرط لازم مشروعیت هر رژیم و شایستگی نظم حقوقی آن است.
ب- تحقق آن‌ها برای مستثنی شدن از مداخله مجاز و مؤثر دیگر ملل به وسیله تحریم‌های اقتصادی یا (در وضعیت‌های وخیم) به وسیله نیروی نظامی، کافی است.
ج- این حقوق محدودیتی اخلاقی بر تکثرگرایی میان مردمان برقرار می‌کند (Rawls, 2000: 79).

باید توجه داشت که بعضی دولت‌های یاغی، توان اقدام تجاوزگرانه ندارند هر چند ممکن است چنین چیزی را بخواهند اما بابت سرکوب داخلی مشمول برخی مداخلات می‌شوند. هدف بلندمدت مداخله این است که همه دولت‌های یاغی به جامعه ملل به سامان تبدیل شوند. (Ibid. 90) چنین جامعه‌ای به طور کامل مستحق حمایت هنجارهای حقوق بین‌الملل - به ویژه هنجار عدم مداخله - می‌باشد (Chris Brown, 2002: 18).

رالز در یک پاورقی مختصر به تبیین حقوق بشری مورد نظر خود می‌پردازد. وی با ارجاع به اعلامیه جهانی حقوق بشر حقوق بنیادین را به دو دسته تقسیم می‌کند. در دسته نخست حقوقی نظیر حق حیات، آزادی و امنیت شخصی، منع شکنجه، مجازات‌ها یا رفتارهای ترذیلی یا غیرانسانی قرار می‌گیرد. وی فقط مواد سه تا هجده اعلامیه را مناسب عنوان حقوق بشر می‌داند. دسته دوم آن‌هایی هستند که آشکارا مستلزم طبقه اول هستند این دسته حداکثر در دو کنوانسیون منع ژنوسید (۱۹۴۸) و منع آپارتاید (۱۹۷۳) توصیف شده‌اند. بنابراین فقط همین دو دسته در چارچوب «خیر عمومی» که در قانون مردمان شرح داده شده حقوق بشر را تشکیل می‌دهد و از نظر وی، سایر موارد بیشتر آمال لیبرالی هستند؛ مانند ماده یک اعلامیه. برخی موارد دیگر نیز متضمن گونه‌های خاصی از نهادها هستند مثل حق تأمین اجتماعی یا حق دریافت مزد برابر برای کار برابر (Rawls, op cit: 79).

رالز بعضی سرکوب‌های داخلی را با مدارای لیبرالی توجیه می‌کند (Teson, op cit: 105):
اما اگر در جامعه‌ای تخلف از حقوق و آزادی‌های اساسی بشر طبق مفهوم فوق، جدی باشد و جامعه به آن پاسخ ندهد، مداخله برای دفاع از حقوق بشر قابل قبول و مطلوب می‌داند (Ibid. 94)
این دیدگاه رالز به تعدیل اصل چهارم (عدم مداخله) به عنوان یکی از قواعد «حقوق حاکم در جنگ»^۱ در دیدگاه وی (Pogge, 1988: 236) منجر می‌شود و مفهوم تکثر را به تکثر قابل قبول در جامعه بین‌المللی می‌کاهد. (Beitz, 2000: 684) همچنین وی «خیر» را توجیه‌کننده مداخله نمی‌داند بلکه ملاحظات ثبات بین‌المللی با رویکردی اخلاقی به توجیه مداخله می‌انجامد؛ هر چند الزاماً این مداخله در چارچوب مفهوم مسیحی جنگ عادلانه نیست. (Kochi, 2007: 257)
در نتیجه در صورت وقوع مداخله تمام ملل امن‌تر و آسوده‌تر خواهند بود اگر حکومت‌های یاغی تغییر کنند یا مجبور به تغییر روش‌های خود بشوند (Ibid. 685). به عبارت دیگر هر حکومتی باید احساس کند که مکلف به عدم مداخله است تا زمانی که نقض حقوق و آزادی‌های بنیادین روی

دهد (Wilkins, 1997: 369). بنابراین حقوق بشر اولاً محدودیت‌هایی بر خودمختاری داخلی دولت ایجاد می‌کند و ثانیاً دلایل جنگ و رفتار جنگی را محدود می‌کند (Freeman, 2002: 47).

۳- مقایسه دیدگاه‌های مطهری و رالز

۳-۱- دفاع از خود

در موضوع مشروعیت دفاع از خود، هیچ اختلاف قابل ذکر در دیدگاه‌های رالز و مطهری مشاهده نمی‌شود. البته هر یک از زاویه دید خود به شرح مختصر دفاع مشروع پرداخته‌اند. در دیدگاه رالز، به پیروی از سنت کانتی حق دفاع مشروع، مؤخر بر تشکیل فدراسیونی از حکومت‌های لیبرال است. به عبارت دیگر پس از تکثیر سنت لیبرالیسم در سطح بین‌المللی، دولت‌های لیبرال از مداخله (نظامی) در امور یکدیگر منع می‌شوند و دفاع مشروع نتیجه منطقی چنین ممنوعیتی است. اما در نظر مطهری، چنین تکثیر ایدئولوژیکی (اسلامی) با دفاع مشروع ملازمه ندارد بلکه این حقی است طبیعی و بدیهی؛ چنانکه وی عدم پذیرش حق دفاع مشروع را به منزله پذیرش تسلیم و تحقیر می‌داند.

۳-۲- دفاع از آزادی و حقوق بشر

به سان مسئله دفاع مشروع، دو فیلسوف با رویکرد و زمینه ذهنی متفاوتی توسل به زور برای اهداف بشر دوستانه را توجیه می‌کنند. رالز توجیه چنین جنگی را در اهمیت اخلاقی حقوق بشر و نیز در نقش حقوق بشر برای حفظ ثبات بین‌المللی جستجو می‌کند. در مقابل، مطهری توجیه خود را بر مبنای ادله شرعی و تفسیری اخلاقی و عدالت‌خواهانه از این ادله استوار می‌سازد. نتیجه رویکرد دو فیلسوف یکی است: حذف یا تغییر روش گونه‌های خاصی از حکومت‌ها. رالز چنین جنگی را برای امنیت بین‌المللی و ارتقاء حقوق بشر ضروری می‌داند (Rawls, 2000: 81). مطهری نیز چنین مداخله‌ای را - بدون در نظر داشتن هیچ‌گونه ارزش اخلاقی برای مفهوم دولت - چنین توجیه می‌کند که شرع از مسلمانان می‌خواهد از همه مستضعفان جهان، مسلمان یا غیرمسلمان حمایت کنند (نساء، ۷۵)؛ و برای یاری آن‌ها به جهاد برخیزند زیرا بی‌تفاوتی در برابر ظلم به ستم‌دیدگان، به مثابه رضایت به آن ستم است و این امری است به غایت غیراخلاقی (مطهری، ۱۳۶۰: ۲۹). البته این جهاد در تفکر مطهری ملازمه‌ای با اجبار دین ندارد چرا که امور قلبی و اعتقادی اکراه‌پذیر نیستند. علاوه بر این مطهری گونه دیگری از جهاد آزادی‌بخش را مطرح می‌کند که در اندیشه رالز جایگاهی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد و آن عبارت است از جنگ برای رفع موانع تبلیغ دینی. دو گزاره آزادی معنوی و حق عمومی توحید، به عنوان دفاع از حقوق مشترک انسانیت مطرح می‌شود و هدف آن تضمین آزادی انتخاب دین است. این نظریه مطهری در ارتباط مستقیم با نظریه او درباره «فطرت» است؛ چنانکه وی بعثت پیامبران را پاسخی به تقاضایی در سرشت بشر برای معنویت می‌داند (مطهری، ۱۳۷۰: ۲۴۴).

در مجموع دیدگاه لیبرال رالز خالی از گزاره‌های اخلاقی نیست اما بعد کارکردگرایانه آن کمرنگ نیست. این در حالی است که دیدگاه مطهری مبنایی صرفاً اخلاقی و ایدئولوژیک دارد و

وی خود را نسبت به پیامدهای واقعی احتمالی پاسخگو نمی‌بیند. با وجود این افتراق مبنایی توجه دو فیلسوف به عدالت و آزادی غیرقابل انکار است. از یک سو رالز در تلاش است نشان دهد لیبرالیسم برخلاف تصور پیشین، با عدالت اجتماعی سازگار است و در سویی دیگر مطهری علاوه بر آن که عدل را در مفهوم اجتماعی آن هدف نبوت و در مفهوم فلسفی، مبنای معاد می‌داند، آزادی را نیز بخشی از اصول اولیه زندگی انسان و در قالب حقوق طبیعی به مثابه پایه برقراری نظام عادلانه به شمار می‌آورد (اصغری، ۱۳۸۱: ۱۱۸، ۱۲۶ و ۱۲۸).

۳-۲-۱- مفهوم دولت و حاکمیت

همان‌طور که اشاره شد در دیدگاه سنتی اسلامی و از جمله نظریه مطهری دولت ارزش یا جایگاه اخلاقی و چه بسا حقوقی ندارد بلکه مسئولیت حاکمیت جایگزین تمامی اهداف مفهوم دولت می‌شود و فرد انسانی موضوع حقوق خارجی (بین‌الملل) قرار می‌گیرد. در دیدگاه رالز به پیروی از ادبیات لاک و روسو و دیگر فیلسوفان لیبرال (Rawls, 1999: 11)، مفهوم «وضع اولیه» برای تعیین اصول عدالت ارزش و اعتبار دارد. مبنای نظریه عدالت رالز، همان مدل قدیمی قرارداد اجتماعی است (داماتو، ۱۳۸۴: ۱۵۰). رالز در چارچوب وضع اولیه مفهوم «حجاب غفلت» را به کار می‌برد. اما این رویکرد رالز نباید به معنای نفی مفهوم یا ارزش جایگاه دولت بیانجامد. زیرا رالز در قالب حجاب غفلت، دولت را نفی نمی‌کند بلکه با استفاده از این فرض پیشینی تلاش می‌کند اصولی بی‌طرفانه و منصفانه برای روابط «بین‌المللی» تبیین نماید به عبارت دیگر، رالز به دنبال تعیین اصول منصفانه‌ای است که بر سیاست خارجی دولت‌های لیبرال حاکم باشد (اودار، ۱۳۷۸: ۱۰۱). به عبارت دیگر رویکرد کانتی رالز در خصوص حجاب غفلت، صرفاً اجازه دستیابی به بی‌طرفی را می‌دهد، یعنی اصول عدالتی که در خدمت منافع خصوصی است را نفی می‌کند (همان، ۱۰۲)؛ و حتی وی تشکیل دولت جهانی را مردود می‌شمارد (Freeman, 2006: 42). در نتیجه ارزش و جایگاه دولت در نظریه جنگ حقوق بشری رالز مفروض است و چنین جنگی به بنیان دولت‌های موجود حتی اگر حکومت‌هایی یاغی و سرکوبگر داشته باشند لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. این در حالی است که همان‌طور که اشاره شد در تفکر اسلامی، دولت هرگز حاکمیت (اصیل) ندارد بلکه مادون اراده الهی است و در نتیجه افراد، موضوع حقوق خارجی (بین‌الملل) هستند. این نتیجه، حاصل دیدگاه مونیستی حقوق اسلام است (Sardar Ali, Rehman, 2005: 342). دیدگاه مطهری نیز به این رویکرد سنتی خدش‌های وارد نساخته و در نتیجه از نظر بنیان حقوقی بین‌المللی تفاوت آشکاری میان دو فیلسوف وجود دارد که در آثار و پیامدهای نظریات جهاد بشردوستانه/جنگ حقوق بشری آن‌ها مؤثر است.

۳-۳- ایدئولوژی در برابر مدارای لیبرالی

هدف مداخله در دیدگاه‌های مورد اشاره متفاوت به نظر می‌رسد. هدف مطهری اشاعه و ترویج یک ایدئولوژی مذهبی است و حتی جهاد برای دفع فتنه و ظلم (گر چه در جامعه بیگانه

غیرمسلمان) به عنوان تکلیفی شرعی که از سوی خداوند مورد بازخواست قرار می‌گیرد؛ توجیه می‌شود. در مقابل، هدف رالز بر اساس پیوند میان اخلاق کانتی حق محور و دستیابی به ثبات و امنیت بین‌المللی استوار است. بنابراین گویی اولی، هدفی ماورایی و دومی، هدفی دنیوی را پیگیری می‌کند. اولی، منع تبلیغ مذهبی را در قلمرو حکومتی خاص، توجیه مشروعی برای توسل به زور علیه آن حکومت می‌داند. در حالی که دومی، حتی در برابر سرکوب‌های داخلی تا حدودی مدارا را روا می‌دارد، وانگهی تمام مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر را نیز به عنوان دستاویز مداخله (اعم از نظامی و غیرنظامی) قرار نمی‌دهد و از منظر لیبرال نیز حقوقی که وی فهرست می‌کند حداقل شرایط ضروری معقول برای همکاری اجتماعی است (Freeman, op cit: 37).

نتیجه‌گیری

شهید مطهری به عنوان فقیه فلسفی‌گرا، در مواجهه با یکی از چالش‌های حکومت مذهبی در دنیای مدرنی که اصل عدم مداخله و مرزهای سرزمینی بی‌تردید در روابط بین‌الملل از اهمیت برخوردار هستند تلاش نموده است این شبهه را که جهاد اسلامی به نقض این اصول و مرزها میانجامد، پاسخی سزاوار گوید؛ چنانکه از حکومت مذهبی نوپای پس از انقلاب اسلامی در ایران رفع اتهام گردد. در نتیجه وی تلاش می‌کند برای توجیه قاعده جهاد، ضمن حفظ هویت اسلامی خویش و بنیان‌های نظریه عمومی جهاد، از ادبیات و رویکردی استفاده کند که از حداکثر توازن و خردپذیری در وضع حاضر، برخوردار باشد.

از این روست که وی در توجیه جهاد، ضمن تمسک به مثال‌های اولیه، تلاش می‌کند مبنای منطقی ارائه دهد و حتی بدون ورود به چالش امکان یا امتناع جهاد ابتدایی در عصر غیبت، به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا تمامی ادله جهاد به ماهیت تدافعی آن گواهی می‌دهند. البته بعید نیست این نگرش وی ناشی از این ایده فقهاء باشد که به استناد روایتی از حضرت امام صادق علیه السلام جهاد ابتدایی را در عصر انتظار، واجب نمی‌دانند و جنگ را فقط در حد دفاع مجاز می‌شمارند.^۱ لذا جنگ برای اعاده عدالت و رفع ظلم که به صراحت در آیات شریفه قرآن مورد تأکید قرار گرفته است، نوعی دفاع محسوب می‌شود. البته این دفاع نه تنها دارای اعتبار اخلاقی است، همچنین به مثابه دفاع از انسانیت است که به دکترین «تعهدات عام الشمول»^۲ پهلو می‌زند. حتی توجیه جهاد برای رفع مانع تبلیغ دین حنیف نیز با توسل به مفهوم مشابهی یعنی حقوق عمومی انسانی و آزادی معنوی توجیه می‌شود.

در نقطه مقابل، رالز که «نظریه عدالت» خود را برای یک جامعه داخلی سامان داده بود در اواخر عمر طی مقاله «قانون مردمان» تلاش نمود این نظریه را به روابط میان جوامع داخلی (ملل) تسری دهد و عدم توجه به حقوق بشر در اثر نخست را نیز رفع نماید. وی در تکمیل نظریه خود، نقشی عمده به حقوق بشر محول نمود. البته مصادیق حقوق بشر در دیدگاه رالز

۱. ر. ک: ابراهیمی <http://www.rasekhoon.net/article/print-54960.aspx>

الزاماً با مصادیق آن در حقوق بین‌الملل مدرن یکسان نیست اما در یک شبیه‌سازی ساده می‌توان مدعی شد رالز از حامیان سیره در حال ظهور «انسانی شدن حقوق بین‌الملل» است. همین نگرش وی در کنار صبغه کانتی به پذیرش توسل به تمام ابزارهای ممکن و ضروری از جمله جنگ برای حمایت از حقوق بشر منجر شده است.

رالز هم از منظر اخلاق حق محور کانتی و هم از منظر فایده‌گرایی (داماتو، ۱۳۸۴) برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی (Rawls, 2000: 81) به تجویز مداخلات نظامی برای مقابله با رژیم‌هایی که آن‌ها را جائز و یاغی می‌خواند حکم می‌دهد. به نظر وی صلح میان دموکراسی‌ها مبتنی است بر ساختار داخلی جوامع دموکراتیکی که دچار وسوسه جنگ نمی‌شوند؛ جز برای دفاع از خود یا برای مداخله در جوامع ناعادلانه در صورت نقض شدید حقوق بشر. از نظر وی از آنجا که جوامع دموکراتیک دستورگرا^۱ از یکدیگر در امان هستند، صلح میان آن‌ها حکم فرماست. (Rawls, op cit: 8) البته در این دیدگاه، اصول بشردوستانه به منظور مداخله‌ای فی‌نفسه نافع مورد استناد قرار می‌گیرد؛ (Tan, 2005: 709) و فقط رژیم‌های یاغی هستند که اخلاقاً برای مداخله آسیب‌پذیرند. (Teson, 2001: 8) هر چند در نگرش کانتی هم جنگ مشروع هم محدودیت‌هایی دارد مثلاً هدف جنگ باید فقط حفظ صلح باشد و امکان صلح را از بین نبرد (Amdur, 1977: 453).

در مجموع به نظر می‌رسد، میان دیدگاه‌های دو فیلسوف نسبتی ناخواسته و ناخودآگاهانه در خصوص موارد مجاز و مشروع توسل به قوای نظامی مشاهده می‌شود؛ گرچه به حکم ازلی، یکی چون گلاب، «شاهد بازاری» شده است و دیگری همچون گل، «پرده نشین». هر دو گونه‌های خاصی از جنگ برای حمایت از مظلومان را بدون در نظر گرفتن حاکمیت‌ها تجویز می‌کنند و مباح می‌شمارند. با این تفاوت آشکار که سرچشمه اندیشه‌های این دو – گرچه هر دو گوشه چشمی به «حقوق طبیعی» در معنای عام آن دارند – از یکدیگر متفاوت است. یکی در چارچوب سنت لیبرال غرب سخن می‌گوید و دیگری از منظر تکلیف شرعی: یکی حق را محور مداخله می‌داند و دیگری تکلیف را؛ حق بشری ستم‌دیدگان و تکلیف شرعی ناظران.

منابع

الف - فارسی

۱. ابراهیمی، محمدعلی؛ «حقوق بشردوستانه در عصر انتظار (۳)»، قابل دسترس در: <http://www.rasekhoon.net/article/print-54960.aspx>
۲. اصغری، محمود؛ «مسئله عدالت در آراء جان رالز و شهید مطهری»، اندیشه حوزه، ۱۳۸۱، شماره ۳۷.
۳. اودار، کاترین؛ «استراتژی کانتی راولز»، ترجمه رضا بهشتی معز، نامه فرهنگ، ۱۳۷۸، شماره ۳۲ و ۳۳.
۴. حیدری (حاجی حیدر)، حمید؛ «توسل به زور در روابط بین‌الملل از دیدگاه حقوق بین‌الملل عمومی و فقه شیعه»، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۶.
۵. خسروی، علی‌اکبر؛ «دفاع مشروع و محاکم بین‌المللی»، قم، فراگفت، ۱۳۸۵.

۶. داماتو، آنتونیو؛ «حقوق بین‌الملل و نظریه عدالت راولز»، فرهنگ نامه، ۱۳۸۴، شماره ۵۸.
۷. رشید، احمد؛ *اسلام و حقوق بین‌الملل عمومی*، ترجمه حسین سیدی، تهران، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.
۸. فلسفی، هدایت‌اله؛ *صلح جاویدان و حکومت قانون*، دیالکتیک همانندی و تفاوت، تهران، فرهنگ نشرنو، ۱۳۹۰.
۹. قربان‌نیا، ناصر؛ *اخلاق و حقوق بین‌الملل*، تهران، سمت، ۱۳۷۸.
۱۰. _____؛ «بررسی مداخله بشردوستانه از منظر اخلاق»، نامه مفید، ۱۳۸۲، شماره ۳۷.
۱۱. مطهری، مرتضی؛ *جهاد و مشروعیت آن در قرآن*، قم، صدرا، ۱۳۶۰.
۱۲. _____؛ *فطرت*، قم، صدرا، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
۱۳. _____؛ *جهاد*، قم، صدرا، چاپ هفتم، ۱۳۷۳.
۱۴. _____؛ *آزادی معنوی*، قم، صدرا، چاپ نوزدهم، ۱۳۷۸.
۱۵. محقق داماد، سید مصطفی؛ (بی تا)، *جزوه حقوق بین‌الملل اسلامی*، دانشگاه شهید بهشتی، بی تا.
۱۶. منتظری، حسینعلی؛ *حکومت دینی و حقوق انسان*، تهران، سرایی، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
۱۷. هشمی، سهیل اچ؛ «آیا مبنای اخلاقی اسلامی برای مداخله بشردوستانه وجود دارد؟»، ترجمه سید طه موسوی میرکلانی، مجله حقوقی بین‌المللی، زمستان ۱۳۸۹، شماره ۴۳.
۱۸. همایون مصباح، سیدحسین؛ «مطهری، نسبت عدالت و آزادی»، اندیشه حوزه، ۱۳۸۵، شماره ۶۰.

ب- لاتین

19. Amdur, Robert; 1977, "Rawls theory of justice: domestic and international perspective", World Politics, Vol. 29, No. 3, pp. 438-461.
20. Brown, Carl; 2000, *Religion and State: The Muslim approach to politics*, Columbia University Press.
21. Beitz, Charles R; 2000, "Rawls's Law of Peoples", Ethics, Vol. 110, No. 4, pp. 669-696.
22. Brown, Chris; 2002, "The Construction of a 'Realistic Utopia': John Rawls and International Political Theory", Review of International Studies, Vol. 28, No. 1, pp. 5-21.
23. Freeman, Samuel; 2006, "The law of peoples, social cooperation, human rights and distributive justice", Social Philosophy & Policy Foundation, pp. 29-68.
24. Janse, Ronald; 2006, "The legitimacy of humanitarian intervention", Leiden Journal of International Law, 19, pp. 669-692.
25. Kochi, Tarik; 2007, "The problem of war-Rawls and the law of peoples", Law, culture and humanities, Vol. 3, pp. 244-265.
26. Pogge, Thomas; 1988, "Rawls and global justice", Canadian Journal of Philosophy, Vol. 18, No. 2, pp. 227-256.
27. Rawls, John; 1993, "The law of peoples", Critical Inquiry, Vol. 20, No. 1 (Autumn, 1993), pp. 36-68.
28. _____; 1999, *A Theory of justice*, Cambridge: Harvard University Press.
29. _____; 2000, *the law of peoples*, London, Harvard University Press, 2nd printing.
30. Sardar Ali, Shaheen and Javid Rehman; 2005, "The concept of JIHAD in Islamic international law", Journal of Conflict & Security Law, Vol. 10 No. 3, 321-343.
31. Tan, Kok-chor; 2005, "International Toleration: Rawlsian versus Cosmopolitan", Leiden Journal of International Law, 18, pp. 685-710.
32. Teson, Fernando; 2001, "The liberal case for humanitarian intervention", available at: <http://papers.ssrn.com/abstract=291661>
33. _____; 1998, *A Philosophy of international law*, Colorado, Westreview.
34. Wilkins, Burleigh T; 1997, "A Third Principle of Justice", The Journal of Ethics, Vol. 1, No. 4, pp. 355-374.